

# کمونئیستها و مسئله آزادی

## کمونئیستها آزاده‌ترین انسانهای روی زمینند!

های جهانی، از برادران بزرگ، انجام می‌دهند کاری نداریم. در این میان به نقش خاص حزب توده و وظیفه‌ای که بر عهده دارد در گذشته اشاره شده است. آنچه که اکنون مورد توجه ماست اینست که این نوع مامورین و یا کسان دیگری که همین کار را شاید بدون ماموریت انجام می‌دهند، در قبولاندن نظرات انحرافی خویش به هواداران خود به چه شبه استدلالاتی متوسل میشوند.

به اینان - این هواداران - گفته میشود که کمونیسیم طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا است. اما آنچه که توضیح داده نمیشود اینست که اولاً دیکتاتوری چیست، و ثانیاً در چه شرایطی این دیکتاتوری اعمال میشود.

### دیکتاتوری چیست؟

### دیکتاتوری طبقه کدام است؟

از نظر بورژوازی دیکتاتوری چیزی جز استبداد (DESPOITISM) نیست. تعمیمل خشن و عریان اراده‌ی یک فرد یا جمع بر افراد یا جمعهای دیگر. استبداد یک نظام است و دیکتاتوری شکل معمول بروز آن. در فرهنگ کمونیستی واژه‌ی دیکتاتوری معنای خاص خود را مییابد. دیکتاتوری نه یک شکل، بلکه محتوای تاریخی اعمال اراده طبقات است. کمونیستها معتقدند که در تمام ادوار تاریخ، و به عبارت بهتر از زمانیکه طبقات بوجود آمده‌اند تا زمانیکه از بین میروند دیکتاتوری طبقاتی وجود داشته است. طبقات حاکم همواره خواست طبقاتی خود را اعمال میکرده‌اند و خواهند کرد (دیکتاتوری) ولی این اعمال خواست میتوانند و میتوانند در شکلهای مختلف انجام شود. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری بصورت دموکراتیک (دموکراسی بورژوازی) یا غیر دموکراتیک (استبداد فاشیستی...) باشد. بدین معنی که حتی در دموکراتیک‌ترین جوامع سرمایه‌داری آنچه عملاً اعمال میشود (دیکتته میشود) دیکتاتوری است. خواست تاریخی طبقه‌ی سرمایه‌دار است. بنابراین این هم در دموکراسی بورژوازی و هم در شکلهای غیر دموکراتیک این جوامع، دیکتاتوری سرمایه‌داری وجود دارد.

بدین ترتیب مشاهده میشود که مارکسیسم با شکافتن پوسته‌ی ظواهر و اشکال، به بطن،

در شماره‌های پیش‌گفتیم که آزادخواهی "بورژوا لیبرالها" بهمان اندازه گذابانسه است که ضدامپریالیست بودن مرتجعین فاشیسته و در ضمن بیاد آوری نکاتی پرداختیم که نشان میداد چگونه "فرمانده" لشکر جوار جاهلیین به دانشگاه، و "فرمانده" حمله به کردستان اکنون در نقش "فرماندهی" کل قوا میکوشد که بر موج نارفایی توده‌ها سوار شده و "فرماندهی" ارتش آزادخواه" را بعهده بگیرد و در این مصاف از یاری معاونینی چون قطب‌زاده یارغار زهرا خانم سود جوید....

در همان مقاله ذکر کردیم که بخاطر شرایط ویژه‌ی جوامعی مانند ایران، عقب افتادگی و دفورمه بودن سرمایه‌داری، نحوه‌ی انباشت سرمایه، عملکرد امپریالیسم، و غیره استقرار دموکراسی بورژوازی ناممکن است گرچه در دورانهای عدم تثبیت رژیم درکل و یا جدالهای سخت درونی هیات حاکمه که منجر به تغییر توازن قوای آنها میشود، پاره‌ای از امکانات دموکراتیک علی‌رغم میل هیات حاکمه مجال بروز مییابند. این نوع دموکراسی، نه امری نهادی، بلکه محصولی از جدال و هرج و مرج است. ولی بهر حال میتواند مورد استفاده‌ی نیروهای چپ قرار گیرد. به عبارت دیگر چه دموکراسی بورژوازی (در جوامعی که امکان وجود آن هست) و چه شبه دموکراسی ناشی از عدم تثبیت رژیمها و یا جناحهای آن (در جوامعی مانند ایران) امکاناتی برای حرکت نیروهای چپ بوجود می‌آورد که در فقدان آن موجود نیست و بسیار محدود است.

اما این مساله بدیهی است که نه تنها از نظر تئوریک مورد تاکید هزاران بسارهی کلاسیکهای مارکسیستی بوده، نه تنها در کورهی تجربه‌ی هزاران بار آزموده شده، بلکه حتی در محدوده‌ی "عقل سلیم" نیز غیر قابل انکار است، در جامعه‌ی ما توسط کسانی که نه به تئوری، نه به تجربه، و نه به عقل سلیم باور دارند مورد بی توجهی و حتی خصومت واقع میشود. دموکراسی معادل لیبرال-لیسم وانمود میشود و بدین ترتیب آگاهانه یا ناآگاهانه باعث اعتبار لیبرالیسم و موجب تحقیر کمونیسیم میگردد. لیبرالها آزادخواه-اه، قلمداد میشوند و کمونیستها طرفدار استبداد.

در این نوشته به نیروهایی که این رسالت خائفانه را بر مبنای دستورالقدرت -



به متن، به محتوا توجه میکنند. دیکتاتوری را نه یک شکل بلکه یک محتوا میدانند. در این فرهنگ دیکتاتوری و دموکراسی واژه‌های متضاد نیستند بلکه یکی محتوا را بیان میکنند و دیگری شکل را. دیکتاتوری طبقاتی میتواند در شکل دموکراسی و با خلاف آن ظاهر شود. دیکتاتوری بیان وجود سلطه‌ی مناسبات تولیدی خاص است. اگر در جامعه‌ای مناسبات تولیدی سرمایه‌داری سلطه است و طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکمیت دارد، این جامعه بسوی بسط و گسترش بیشتر مناسبات تولیدی سرمایه‌داری حرکت میکند، دیکتاتوری سرمایه‌داری، دیکتاتوری سرمایه وجود دارد. وجود یا فقدان پارلمان، انتخابی بودن یا نبودن قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضائیه، شکل‌های مختلفی هستند که بهترین و یا ممکن‌ترین شکل سلطه‌ی سرمایه را در لحظه تضمین میکنند. اینها همه در خدمت سرمایه‌اند. خواست تاریخی آنها اعمال میکنند. دیکتاتوری بنا بر این، این امر که این مناسبات تولیدی، همراه با مناسبات روبنایی، در هر جامعه‌ای چه نوع مناسبات اجتماعی می‌آفرینند (مناسبات اجتماعی دموکراتیک یا غیر دموکراتیک)، مسأله‌ایست که از نظر کمونیستها، نمیتواند محتوای تاریخی یک نظام را بپوشاند. از نظر کمونیستها، ونه البته از نظر مدعیانی که از فرهنگ کمونیستی برداشتی بورژوازی میکنند.

در مورد دیکتاتوری پرولتاریا نیز همین مسأله مادی است. دیکتاتوری پرولتاریا اعمال اراده‌ی تاریخی پرولتاریاست و نه استبداد پرولتاریا! کسانی که چنین برداشتی از دیکتاتوری پرولتاریا میکنند، آنهایی که نمیفهمند که شکل بیان مناسب دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی پرولتاریاست، نه تنها بی‌دانشی و نادانی خود را بروز میدهند، نه تنها پیش‌حقیر و شخصیت مستبد (و استبداد طلب) خود را ظاهر میکنند، بلکه بزرگترین خیانت را به کمونیسم، به دموکراتیک‌ترین جهان بینی‌ها میکنند. اینان نشان میدهند که در حقارت و تنگ‌نظری تالی سرمایه‌داران و خرده‌بورژواها هستند. دعوی آنها و سرمایه‌داران صرفا بر سر لحاف ملاست. صرفا بر سر اینست که کدامیک ارکان قدرت را بدست داشته باشد، و گرنه در نحوه‌ی استفاده از قدرت، در دلیل بر گرفتن قدرت، در سرکوبگری و خفقان (دیکتاتوری!) چیزی از بورژواها و خرده‌بورژواها کم ندارند. دعوا بر سر لحاف ملاست نه بر سر راه‌های بطور قطعی متفادی که هر یک در مقابل انسانیت می‌گشاید. شکوفایی انسان در همه‌ی ابعاد و جوانبش، و یا به بند کشیدن او، یکبار توسط این طبقه، و اینبار توسط آن طبقه. این امر که دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان محتوی، در جامعه‌ی سوسیالیستی در چه شکل‌هایی میتواند اعمال شود، موضوع بحث جداگانه‌ایست. در این مقاله مجال پرداختن به چنین بحث

وسیعی نیست. اما آنچه میتوان بدان اشاره کرد اینست که عده‌ای تحت‌لوای کمونیسم، تمنی دارند که در جوامع سرمایه‌داری شکل‌های مستبدانه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا "مورد نظر آنها اعمال شود! و این چیزی بیش از نادانی و افر است. کاش اینها تنها موعظه میکردند که هنگام گرفتن قدرت توسط طبقه‌ی کارگر (آنچنانی) چگونه باید اعمال اراده کرد. اما این منحرفین از جامعه‌ی سرمایه‌داری هم همان را میخواهند. آنها در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیز طرفدار استبداد هستند. نگاهی به مشی سازمانهای مدعی، از حزب توده و فدائیان (اکثریت) و پیکار گرفته تا سایر همقطاران استالینیست، این انحراف وحشتناک و این سقوط موحش را نشان میدهد.

خوشبختانه بنظر میرسد که بجز عده‌ای که هنوز در عالم هیروت سیر میکنند، سایر نیروهای چپ در ظاهر با این نتیجه رسیده‌اند که جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی سرمایه‌داری است. و باز "خوشبختانه" چنین بنظر میرسد که همگان معتقد باشند جدالهای درونی حاکمیت، جدال بین جناحهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی است. ظاهرا این اتفاق نظر هم وجود دارد که طبقه‌ی کارگر در حاکمیت نیست تا اعمال دیکتاتوری کند و بنا بر این دیکتاتوری سرمایه‌داری وجود دارد و اگر دعوایی بین جناحهای مختلف مرتبط با سرمایه (از بزرگ تا کوچک، از کلی تا خرده) وجود داشته باشد هیچکدام بخاطر رعایت مصالح طبقه‌ی کارگر نیست. دعوا بر سر این است که چگونه بهتر میتوان اعمال اراده (دیکتاتوری) کرد. چگونه بهتر میتوان سر برید. با پنبه یا شمشیر.

در این جدال، جناحهای مختلف بر حسب منافع اقتصادی و سیاسی خود با هم مبارزه میکنند. عده‌ای لیبرالند و عده‌ای "لیبرال" عده‌ای سرمایه‌دار بزرگند، و عده‌ای کوچک، عده‌ای خرده‌بورژوا هستند و عده‌ای برای سواری بر خرده‌بورژوازی اذای آنها را در می‌آورند. از نظر سیاسی، چه "راستین" و چه متقلب، عده‌ای نعره‌ی آزادیخواهی میزنند و عده‌ای علنا طرفدار استبداد هستند. چقدر سفاقت میخواهد که کسانی تحت‌لوای کمونیسم بجای نشان دادن واقعیت و ماهیت این جناحهای حاکمیت، هر زمان که مستبدین به آزادیخواهان گدایی ضربه‌ای میزنند غریب و شادی بکشند گویند، که این مستبدین دیکتاتور منش بدرک آنها از دیکتاتوری پرولتاریا نزدیک ترند!

روزنامه‌ی آیندگان توسط مرتجعین بسته میشود. کمونیست‌نماها حرفی ندارند چون آیندگان لیبرال است. کیهان میسورد یورش حزب الهی‌ها قرار میگیرد. در این نیز حرفی نیست. کار توقیف میشود. فدائیان خشمگین میشوند. سایر نشریات چپ توقیف میشوند. هر کس به توقیف نشریه‌ی خود

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌داری



اعتراض میکند. دیگران همه لیبیرالند و چون دیکتاتوری پرولتاریا مخالف لیبیرالیسم است پس در جامعه سرمایه داری هم گویا خوب است مستبدین نشریات آنها را تعطیل کند. و بالاخره به روزنامه‌ی میزان حمله میشود. کسی حرفی ندارد البته بجز آقای بنی صدر. جناب "آزادخواه" ایشان هم فراموش میکنند که ده‌ها تشریحی دیگر توتیف شده‌اند. احس آزادیخواهی ایشان فقط در مورد میزان تحریک میشود، همانطور که خشم فدائیان در مورد توقیف "کار" برانگیخته میشود. تفاوت در چیست؟ هر دو یک چیز را میگویند. هر دو بیک اندازه هستند، هر دو بیک اندازه راست میگویند. هر دو بیک اندازه قایل اعتمادند. ایتر میتوان مطمئن بود که اختیار کار بدست هر یک کس بیفتد، "خودش" و تنها "خودش" را خواهد خواست. ما و شما و همه‌ی آثانی که چنین نمی‌اندیشند کارشان با کرام الکاتبین خواهد بود.

بدین ترتیب توده‌ی عاصی از ناپسا مانپها، از خفقانها، از کشتارها و بی‌عدالتی‌ها، روی به چه کسانی می‌آورد. تریب دو سوال حکومت جمهوری اسلامی، چشم بسیاری را نسبت به ماهیت فرقه‌ی حاکم باز کرده است. آمار آنسوی مرز خفقان تنها دستی که ریاکارانه به سوی او می‌آید، دست آزادیخواهان کذاب است. "کمونیستها" آنقدر در فهم دیکتاتوری پرولتاریا ختگی بخرج دادند که نه تنها نفهمیدند حکومت بدست آنها نیست و در جامعه سرمایه‌داری زندگی میکنند، نه تنها نفهمیدند که میلیونها مردم، عاصی از خفقان موجود بدنبال پدیل خواهند گشت، بلکه اکنون هم که به چشم میبینند مردم آزادی میخواهند، هنوز خیال میکنند آزادی شعاری لیبیرالی است! کس لیبیرالها سرمایه‌دارند ولی خرنه‌بورژواها و حزب جمهوری اسلامی بسوی سوسیالیسم درحرکتند. شاید چنین باشد. شاید که سوسیالیسم حزب جمهوری اسلامی از نظر ماهوی فرقی با سوسیالیسم اینان نداشته باشد. هر چه باشد "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در بیان صریح خود چیزی جز این نمیگوید.

بدین ترتیب مشاهده میشود که زیاده نیست اگر گفته شود از عوامل مهمی که بنی صدر را بنی صدر کرده است "جپ" ایران است. این جپ ایران است که اجازه داده است که او و امثال او بیکه‌تاز صحنه‌ی آزادیخواهی شوند. این جپ ایران است که بجای آنکه خود خواست توده‌های مردم را بیان کند در اثر انحرافات بینشی و خیانت، آزادیخواهی را معادل لیبیرالیسم نمودار ساخته است. بنی صدر "از خدا میخواهد" که جپ ایران آنقدر به حزب الله بچسبد که همراه با آن منفور مردم شود. تنها راهی که او میتواند تالی آینده شود این بود. تنها راهی که او میتواند میلیونها توده‌ی عاصی از وضع موجود را بدام توهیم خود بکشد این بود. "جپ" ایران در حرف و در اقدامات روزمره از جناح فاشیست حمایت کرد ولی در عمل واقعی به رشد لیبیرالیسم،

به پیدایش توهم جدید کمک کرد. بنی صدر ایشانرا فهمیده است ولی حزب توده و فدائیان و... هنوز از درک این نکته عاجزند.

جپ انقلابی ایران باید با قامتی استوار در مقابل این تحریفات و بدآموزیها بایستد. آزادی شعار لیبیرالها نیست. شعار واقعی کمونیستهاست. در جامعه سرمایه‌داری، کمونیستها طالب این نیستند که فاشیستها روزنامه‌ی لیبیرالها را توقیف کنید. دفاع از آزادی مطبوعات - ولو مطبوعات لیبیرالی - پشتوانه‌ی دفاع از آزادی مطبوعات چپ است. هنگامیکه آیدگان توقیف میشوند، یک‌گام بسوی توقیف "کار" برداشته شده است. هنگامیکه کلوب جبهه‌ی ملی مورد حملتهای فاشیستها قرار میگیرد، یک‌گام بسوی بستن ستادهای فعالیت چپ برداشته شده است. در جامعه سرمایه‌داری هر برد فاشیستها، باختی برای کمونیستهاست.

زحمتکشان ایران با سرنگون کردن رژیم شاه آزادیهای دموکراتیک را - تا اندازه‌ای - کسب کردند. رژیم موجود آنها را یکایک از مردم ستاند و سپس برخی از "آزادیها" را به مزدوران و وابستگان خود اهدا کرد. "آزادی" حزب توده، "آزادی" حزب رنجبران و "آزادیهای" دیگری که در پیش است، نه آزادی کسب شده که آزادی اهدا شده، آزادی گدایی شده است. آزادی شوکری است که در اجرای او امر آریاب خودآزاد است. آن بخش از چپ ایران که این نوع "آزادی" را نمیخواهد باید بداند که برای کسب آزادی واقعی باید مبارزه کند. باید ندای آزادیخواهی را بلند کند. از هوجبی گری فاشیستهای چپ بپوشد و چپهای منحرف نهراسد. باید با رساندن بانگ آزادیخواهی خود بپروم، هم خواست خود را نشان دهد، هم توده‌های عاصی از خفقان را جذب و راهنمایی کند و هم لیبیرالها را خلع سلاح کند. چپ ایران باید بداند که هر کس که آزادیخواهی را امری بورژوایی، لیبیرالی و نظایر آن بنامد، یا یک مامور آگاه نیروهای سلطه‌گراست و یا یک منحرف بی‌عافیت.

تماشای اجتماع توده‌های مردم بسندور کسانی از انواع بنی صدر، یزدی و قطب‌زاده - شگفت‌انگیز است همان مثلث بیق معروف - تماشای سناریوی تراژیک است که نشان میدهد پس از دو سال عمر رژیم جمهوری، بخش مهمی از مردم آنقدر بدور خود گشتند و آنقدر نیرویی که بتواند درکشان کند را نیافتند، که به گذشته رجعت کردند و طالب همان مثلث بیق کذایی شدند. آیا تعجب آور خواهد بود که در این رجعت به گذشته‌ها، بخشی از همین توده‌ها یک‌گام دیگر نیز بردارند و بسنه ماسبق مثلث بیق، به رژیم آریامهری چشم بدوزند؟ آیا شما، هر که هستید، این مساله را بچشم خود ندیده و بگوش خود نشنیده‌اید؟

اگر چنین است، بحکم شعوری، بحکم تجربه و بالاخره بحکم "عقل سلیم" نریساد آزادیخواهی را بلند کنیم و نترسیم از

## کمونیستها . . .

اینکه استالینیستهای جنبش کمونیستی، بگویند لیبرال شده‌اید، اینها تقلب است. کسی که سنگر آزادیخواهی را ترک میکنند و آنرا بدست لیبرالها میسپارد در خدمت لیبرالسم است و نه کسی که این دژ را ترک نمیکند و با فریاد رسا میگویند کمونیستها آزاده‌ترین انسانهای روی زمینند.

